

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال نهم، شماره‌ی هفدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰
(صص: ۷۶-۵۳)

بازتاب عشق محمود به ایاز در داستان‌های فارسی

دکتر حسن ذوالفقاری*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

داستان عشق سلطان محمود غزنوی به غلام ترک خود، جز جنبه‌ی افسانه‌ای آن، واقعیتی تاریخی هم دارد که از سده‌ی ششم به بعد، واقعیت تاریخی آن دگرگون شد و کسانی چون احمد غزالی، عین القضات همدانی، عطار نیشابوری و مولوی از آن برای تبیین مفاهیم عرفانی بهره بردند. در سده‌های دهم و یازدهم هجری، داستان دل بستگی محمود به ایاز، مورد توجه شاعران منظومه پرداز قرار گرفت و چند منظومه با همین نام سرودند.

این داستان دستمایه‌ی بسیاری از شاعران و نویسندگان فارسی زبان بوده و تأثیر بسزایی بر تصویرپردازی و معنی‌سازی شاعران عارف و غیر عارف داشته است. در این مقاله داستان‌های کوتاه و منظومه‌های بلند را در آثار ادبی جست و جو شده و ضمن یافتن پیشینه‌ی هریک، با روایت‌های مشابه مقایسه می‌شوند.

*Email: zolfagari@modares.ac.ir

در این تحقیق هفتاد داستان کوتاه درمتون منظوم و مثنوی ادب فارسی است که قدیم‌ترین آن‌ها در قابوس‌نامه و حدیقه سنایی است. با رواج منظومه سرایی در سده‌ی دهم و یازدهم، هشت منظومه‌ی مستقل نیز از داستان وجود دارد. مثنوی عرفانی محمود و ایاز زلالی خوانساری مهم‌ترین و مفصل‌ترین آن‌هاست. **واژگان کلیدی:** محمود و ایاز، منظومه عاشقانه، انیسی شاملو، زلالی خوانساری، عطار.

مقدمه

داستان عشق سلطان محمود غزنوی به یک غلام، جز بُعد افسانه‌ای آن، واقعیتی تاریخی هم دارد. سلطان محمود غزنوی (۳۶۰ - ۴۲۱ ق) که بیش از سی سال (۳۸۸-۴۲۱) مقتدرانه سلطنت کرد، به ابوالنجم ایاز بن ایماق (درگذشته ۴۴۹ ق) دل بست و او را از ملازمان و مقربان درگاه خود ساخت. ایاز، که علاوه بر خوش سیمایی، در پرتو کیاست و خردمندی، مورد توجه سلطان محمود بود، پس از مرگ محمود، از پسرش محمد اعراض کرد و در نیشابور به مسعود غزنوی پیوست (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۰) و به امارت مکران و قزدار (قصدار) رسید (فرخی، ۱۳۷۸: ب ۳۲۵۲: محمد پادشاه، ۱۳۳۶، ذیل ایاز) و در سال ۴۹۹ درگذشت.

در دوران پس از محمود ادبای بسیار کوشیدند تا با زشت جلوه دادن ایاز، عشق محمود را به او به دلیل خوی و خصلت ایاز بدانند ولی فرخی سیستانی در قصیده‌ای که در مدح ایاز سروده است، به روی زیبایی او اشاره می‌کند و عشق سلطان به او را به دلیل زیبایی‌اش می‌داند (فرخی، ۱۳۷۸: ۱۶۳).

این روایت با توجه به قراین موجود از جمله روایتی که در حبیب السیر آمده بیشتر به واقعیت نزدیک است. در حبیب السیر نقل شده که وقتی فضل بن احمد وصف غلامی را در یکی از شهرهای ترکستان شنید، کسی را مخفیانه به آنجا فرستاد و او را خرید و در لباس زنانه به غزنین آورد. اما سلطان محمود به نحوی از قضیه خبردار شد و غلام را از وزیرش خواست و چون وزیر انکار کرد، سلطان دستور داد اموال او را مصادره کردند (مجوزی، ۱۳۸۳: ۷۵).

پیشینه و روش تحقیق

سهیلی خوانساری در مجله‌ی یغما (۱۳۳۰: ۳۳۱ - ۳۲۸) برخی داستان‌های محمود و ایاز در متون فارسی را آورده اما به روایت‌های اولیه اشاره‌ای نکرده است. پس از وی، انزابی نژاد، در مقاله‌ی «ایاز و محمود غزنوی در سینه‌ی تاریخ و در آیین‌ی ادبیات» (سهیلی خوانساری، ۱۳۷۴: ۵۵-۵۰) مروری بر این داستان دارد که مجال بررسی عمیق‌تر نمی‌یابد. مجوزی در مقاله‌ی خود با نام «عشق محمود به ایاز و سیر تاریخی و عرفانی آن از آغاز تاکنون» (مجوزی، ۱۳۸۳: ۹۲-۷۵) این سیر را بررسی می‌کند. به اعتقاد وی به دلیل سلطه‌ی وی بر تمام ایران، لشکرکشی به هندوستان و قدرت و ثروت فراوان، در زمان حیاتش در ذهن مردم، امیری برتر از امیران و مؤمنی مجاهد و با ایمان به شمار می‌آمد. شخصیت تاریخی محمود در زمان حیاتش کم کم به اسطوره پیوند می‌خورد و حکایات افسانه مانند به او نسبت می‌دهند. تبدیل محمود به شخصیت اسطوره‌ای، سبب از بین رفتن معایب او نظیر کشتار شیعیان و معتزله و تعصب او می‌شود. به این دلیل در نزد شعرای عارف شخصیتی متعالی یافته است. به خصوص دل‌بستگی او به غلام ترک زاده‌ای به نام ابوالنجم ایاز دستاویزی شد برای شعرای عارف و صوفیان شاعر که با توسعه و تحول این داستان شخصیت آن دو را مظهر عاشق و معشوق و طالب و مطلوب عرفانی بدانند. محمدی در مقاله‌ی ایاز در مثنوی (محمدی، ۱۳۸۶: ۱۰۶-۹۱)، علاوه بر تحلیل شخصیت ایاز در مثنوی، نگاهی گسترده‌تر به چگونگی شکل‌گیری و تکامل شخصیت ایاز، تا زمان مولانا دارد. نصیری نیز در مقاله‌ی خود بانام «ایاز از دیدگاه تاریخ و عرفان»، (نصیری، ۱۳۸۶: ۴۸-۳۵) به بررسی این زوج شعری می‌پردازد.

این مقالات شامل بررسی همه‌ی داستان‌ها و مقایسه‌ی آن‌ها نمی‌شود. در این مقاله می‌کوشیم تمامی منظومه‌های مستقل و اشارات داستانی به محمود و ایاز را در ادب فارسی معرفی کنیم. داستان‌های این مقاله براساس طرح پژوهشی دایره‌المعارف داستان‌های فارسی (مجری: مؤلف و دکتر محمد پارسانسب) استخراج شده و سراسر داستان‌های کوتاه و بلند را در ۴۰۰ متن ادبی در برمی‌گیرد. برای آن که بتوانیم مضمون و محتوای همه‌ی داستان‌ها را در اختیار محققان قرار

دهیم، تنها طرح فشرده‌ی داستان‌ها را آورده‌ایم. جز این به روایت‌های مشابه نیز اشاره شده است.

بازتاب داستان محمود و ایاز در ادب فارسی

پس از مرگ سلطان محمود، اشتهار این داستان بیشتر شد و در ادبیات غنایی و عرفانی فارسی، جایگاه خاصی یافت و داستان‌های مربوط به محمود و ایاز در ادب فارسی بازتاب گسترده‌ای یافت و در زمره‌ی زوج‌هایی درآمد که در نظم و نثر ادب فارسی همواره با هم عجین بوده و شاعران به آن‌ها تلمیح جسته و استعاره و تشبیه ساخته‌اند و در شمار داستان‌های عاشقانه درآمد.

از سده‌ی ششم به بعد، واقعیت تاریخی این داستان دگرگون شد و کسانی چون احمد غزالی، عین القضاة همدانی، عطار نیشابوری و مولوی از آن برای تبیین مفاهیم عرفانی بهره بردند. در سده‌های دهم و یازدهم هجری، داستان دلبستگی محمود به ایاز، مورد توجه شاعران قرار گرفت و چند مثنوی در این باره سروده شد.

عمده‌ترین موضوع این داستان‌ها، اطاعت مطلق، عشق خالص، جان باختن در راه معشوق، اتحاد عاشق با معشوق، تسلیم عاشق در برابر معشوق، همت بلند، غیرت عاشق؛ دیدار معشوق، ترک خود در راه عشق، خاکساری عاشق در برابر معشوق و شرط بندگی است. در بررسی زیر و در دو بخش به بازتاب این داستان در ادب فارسی می‌پردازیم:

داستان‌های کوتاه منشور و منظوم

قدیم‌ترین اشارات به ایاز، مربوط است به فرّخی سیستانی (وفات ۴۲۹) که جنگاوری، شجاعت و زیبایی وی را در قصیده‌ای توصیف می‌کند (فرخی، ۱۳۷۸: ۱۶۳). ابوالفضل بیهقی (۴۸۵-۳۷۰) به ایاز و زیبایی و تقرب وی در درگاه محمود اشاره دارد (بیهقی، ۱۳۶۳: ۹۴). عنصرالمعالی (وفات ۴۶۲) نیز به محبوبیت ایاز نزد محمود اشاره کرده است (یوسفی، ۱۳۷۱:

۸۴). سنایی غزنوی (وفات ۵۴۵) در حدیقه الحقیقه (سنایی، ۱۳۷۷: ۵۴۷) داستان دادخواهی زنی از محمود را نقل می‌کند که سلطان، ایاز را مأمور رسیدگی و مجازات ظالم می‌کند که می‌تواند نشانه‌ی اعتماد محمود به ایاز باشد. همچنین سنایی در مثنویات خود داستان محمود و نمک فروش عاشق ایاز را می‌آورد که از عشق خود به ایاز در حضور سلطان محمود، پرده برمی‌دارد. سلطان با ناراحتی می‌گوید: "تو توانایی مادی برای بهره‌مندی از او را نداری. نمک‌فروش می‌گوید: "دیگ عشق تو از نمک خالی است و تو به جای آن که به وصف ایاز پردازی به وصف مال و دارایی خود می‌پردازی" (سنایی، ۱۳۴۸: ۴۲-۴۱).

پیشتر از سنایی، احمد غزالی (فوت ۵۲۰) این داستان را در سوانح العشاق (مجموعه آثار، ۱۳۵۸: ۱۴۷-۱۴۶) آورده است اما جامی در لویح داستان را چنین نقل می‌کند که درویشی عاشق ایاز می‌شود. محمود از سر تکبر تازیانه‌ای بر وی می‌زند و او را وقت خوش می‌شود. محمود شگفت‌زده علت را می‌پرسد که درویش همان پاسخ را می‌گوید (جامی، ۱۳۷۳: ۸۵). احمد غزالی در سوانح العشاق، بیش از همه و پیش از دیگران، با کاربرد برخی اصطلاحات و اشارات عرفانی به این داستان رنگ عرفانی داده است (غزالی، ۱۳۷۶: ۶۲ و ۶۳).

عوفی در جوامع الحکایات داستان ازدواج سلطان محمود با خواهر ایاز را نقل می‌کند: سلطان محمود عاشق خواهر ایاز می‌شود و قصد دارد با وی ازدواج کند اما از نکوهش خواص می‌ترسد. راز خود را با ابونصرمشکان، در میان می‌گذارد. ابونصر می‌گوید: "پادشاهان گذشته نیز با زیردستان خود ازدواج کرده‌اند: قباد با دختری از دهقانان خود ازدواج می‌کند و انوشیروان زاده می‌شود. بهرام‌گور با دخترگازی ازدواج می‌کند. پس نه تنها مایه‌ی ملامت شاه نیست بلکه دلیلی بر عفت و دیانت اوست. سلطان پس از دو روز با خواهر ایاز ازدواج می‌کند (عوفی، ۱۳۶۰: ۵۶۱-۵۵۷).

نظامی عروضی (سده ۶) در چهار مقاله داستان معروف مجلس عیش و مستی محمود و زلف بریده‌ی ایاز را نقل می‌کند که ضمن آن عنصری دو بیت زیر را بر بدیهه می‌گوید:

کی عیبِ سر زلف بت از کاستن است؟ چه جای به غم‌نشستن و خاستن است؟

جای طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سرو ز پیراستن است
(نظامی عروضی، ۱۳۶۴: ۵۷-۵۵؛ جامی، ۱۳۶۱: ۳۰۵-۳۰۳ و سمنانی، ۱۳۶۶: ۱۸۴-۱۸۳ و
صفی، ۱۳۳۶: ۲۴۱ و نادری، ۱۳۴۶: ۳۷۰)

عین‌القضات همدانی نیز با استعاره از دو نام محمود و ایاز، مفاهیم عشق عرفانی را بیان می‌کند (عین‌القضات همدانی، ۱۳۴۱: ۲۳۰). محمود گفت لشکر خود را که هر چه می‌خواهید که می‌گویید از من و از مملکت من گویند. اما از ایاز هیچ مگویند. ایاز را به من بگذارید ... دروغا سلطان محمود ایاز را دوست دارد و او را بر تخت می‌نشاند و دیگران را پی گم کند که شما اهلیت آن ندارید که مملکت مرا لایق باشید. خود دانی که این کلمه چیست؟ (همان: ۲۷۹)
سنایی در مثنوی عشق‌نامه تعبیری زیبا از این داستان دارد:

گفت محمود روزی از سردرد	با ایاز آن به حسن و خوبی فرد
کای به رخسار تو روانم شاد	نفسی بی توام حیات مباد ...
از چه برخاست انبساط قدیم	ورچه بنشست در دلم تعظیم
دلم از عشق هرچه ریش تراست	با تو بیگانگیم بیشتر است

(سنایی، ۱۳۴۸: ۳۸)

عطار (۶۱۸-۵۴۰) با ۶۱ داستان بیشترین داستان‌ها را از زندگی و احوال محمود غزنوی می‌آورد که نیمی از آن مربوط به عشق او به ایاز است. این داستان‌ها با برداشت‌های عرفانی همراه است. چهره‌ی محمود غزنوی در آثار عطار با واقعیت تاریخی آن کاملاً متفاوت است. در نظر عطار، محمود مظهر قدرت و دیانت است. محمود غزنوی پادشاه آرمانی عطار است که پایین‌ترین افراد اجتماع با او در رو حرف می‌زنند و بر او ایراد می‌گیرند و محمود از سخنان آنان منقلب می‌شود. از مطالعه‌ی بعضی از داستان‌های موجود در الهی‌نامه، مصیبت‌نامه و منطق الطیر، خواننده به یاد تحول روحی ابراهیم ادهم و فضیل عیاض می‌افتد: او مهمان رند

گلخن می‌شود؛ در ماهیگیری با کودکی شریک می‌شود؛ با خارکشی همراهی کرده و به او کمک می‌کند. دیگر از آن حرص و آز و ثروت‌اندوزی خبری نیست. تمام غنیمتی را که از فتح سومنات به دست آورده، به درویشان می‌بخشد. بازوبند شاهی خود را در مسیر خاک بیزی می‌اندازد تا او بی‌نصیب نشود (عطار، ۱۳۷۹: ۷۵، ۷۷، ۱۲۶، ۱۳۸ و ۱۴۵).

اینک با مروری بر خلاصه‌ی داستان‌های عطار، با چهره‌ی محمود و ایاز در نظر وی آشنا می‌شویم:

محمود و عیادت از ایاز: ایاز بیمار می‌شود. محمود خادمی را نزد ایاز می‌فرستد تا حال و روز محمود را در فراق او برایش گزارش کند. خادم به سرعت به اقامتگاه ایاز می‌آید اما ناگهان، متوجه حضور پادشاه بر بالین ایاز می‌شود. محمود چون ترس خادم را می‌بیند، می‌گوید: "میان من و او راه‌های نهانی فراوانی هست و کسی از آن‌ها آگاه نیست" (عطار، ۱۳۶۶: ۶۵-۶۴ و عطار، ۱۳۳۸: ۲۵۸-۲۵۷ و مقایسه شود با ابن بزاز اردبیلی، ۱۳۷۶: ۱۳۴).

ایاز و حکم پادشاهی او: محمود غزنوی، ایاز را بر تخت شاهی می‌نشانند. بر او رشک می‌برند و محمود را ملامت می‌کنند. اما ایاز، گریه سر می‌دهد و در پاسخ ملامتگران می‌گوید: "شاه با این کار خود خواسته‌است مرا از دیدار خود محروم سازد" (همان: ۱۷۳-۱۷۲).

محمود غزنوی و گدای عاشق ایاز: گدای مفلسی، عاشق ایاز می‌شود و این خبر فاش می‌شود و به گوش محمود می‌رسد. روز دیگر که ایاز سرگرم بازی چوگان است، گدای عاشق، به گوی او خیره می‌شود. محمود که در کمین گداست، با او مناظره‌ای ترتیب می‌دهد. در پایان گدا جان می‌دهد (همان: ۱۹۱-۱۸۹). همین داستان در کتاب انیس‌الناس با تفاوتی چنین روایت شده است (شعاع، ۱۳۵۰: ۱۷۵-۱۷۲) مشابه آن داستانی در مصیبت نامه است (عطار، ۱۳۳۸: ۱۰۲-۱۰۱).

در مصیبت نامه گفت‌وگوی درویش عاشق دیگری را با محمود می‌خوانیم که شاه را عاشق نمی‌داند. شاه از او دلیل می‌خواهد. درویش می‌گوید: "اگر عاشق بودی ایاز پیش تو سرپا

نمی‌ایستاد“ (همان: ۳۳۲-۳۳۱) در الهی نامه داستان مناظره محمود با نمک فروش عاشق و پاسخ‌های دندان شکن او آمده است (عطار، ۱۳۶۸: ۱۹۴-۱۹۲).

محمود و ایاز و حسن: محمود، برای عرض لشکر، بر بالایی می‌ایستد. حسن و ایاز نیز در کنار او قرار می‌گیرند. محمود به ایاز می‌گوید: “این همه لشکر و پیل، از آن من است و من آن توأم.” ایاز عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. حسن او را ملامت می‌کند. ایاز می‌گوید: “به خاک افتادن در برابر شاه، نشان “وجود” است. ایاز، رو به سلطان می‌کند و می‌گوید: “هرگاه شاه از کمال لطف خود در من می‌نگرد، وجودم محو می‌گردد و از من چیزی نمی‌ماند تا به حضور آید“ (همان: ۲۱۲-۲۱۰).

سلطان محمود و ایاز در حمام: ایاز، به تنهایی وارد حمام می‌شود. کسی این خبر را به محمود می‌رساند. محمود سراسیمه، وارد حمام می‌شود. ایاز زیبارو را می‌بیند که حمام از او جلوه‌ای گرفته است. محمود به دست و پای ایاز می‌افتد. ایاز، علت این رفتارهای دور از عقل را از شاه می‌پرسد. محمود می‌گوید: “تاکنون تنها به روی تو نظر داشته و از سایر اعضا، بی‌نصیب بوده‌ام. اکنون که نظر به همه‌ی اعضای تو دارم، محتاج بند بند وجود تو هستم. تاکنون از عشق روی تو، تنها جانم می‌سوختم اما اینک همه‌ی وجودم آتش گرفته است (عطار، ۱۳۶۸: ۱۴۱-۱۴۰).

ایاز و شکار محمود غزنوی: سلطان محمود، عزم شکار می‌کند. ایاز را نیز به شکار فرا می‌خواند. ایاز می‌گوید: “من شکار خود را صید کرده‌ام.” سلطان می‌گوید: “شکار تو کدام است؟” ایاز می‌گوید: “شکار من محمود است.” سلطان، از این سخن برآشفته می‌شود و دستور می‌دهد ایاز را به بندکشند. آن‌گاه می‌پرسد: کدام‌یک از ما شکار دیگری است؟ ایاز بار دیگر می‌گوید: “محمود شکار ایاز است و ادامه می‌دهد که اگر مرا هم‌چنان در بند نگه داری و حتی بکشی، باز هم تو شکار من هستی چراکه دل درگرو من داری“ (همان: ۱۰۲-۱۰۱).

ایاز و بوسه‌زدن بر پای محمود: سلطان محمود، در جایی نشسته است. ایاز، پای او را می‌مالد و می‌بوسد. محمود از او می‌پرسد: چرا از هفت اعضا، تنها به پای من توجه داری؟ ایاز

می‌گوید: ”روی زیبای تو را همه می‌بینند اما کسی به دیدن پای تو راه ندارد. پس این کار به اخلاص نزدیک‌تر است“ (همان: ۱۰۶-۱۰۵).

محمود غزنوی و طلب کردن ایاز در وقت مرگ: محمود در حال مرگ ایاز را می‌طلبید. ملامتگران، او را سرزنش می‌کنند. محمود می‌گوید: ”عشق او برای چنین لحظه‌ای بوده است.“ سلطان درگوش او می‌گوید: ”عهد کن که پس از مرگ من، با کسی دیگر انس نگیری.“ ایاز می‌گوید: ”اگر مردارخوار بودم، هرگز شکاری چون محمود نصیب نمی‌شد“ (همان: ۱۰۸-۱۰۷). ایاز و خواسته‌ی او از محمود: بزرگان، در حضور جمع‌اند. حاضران به فرمان سلطان محمود، خواسته‌های خود را بازگو می‌کنند. ایاز می‌گوید: ”خواسته‌ی من آن است که نشانه‌ی تیر شاه باشم.“ حاضران او را بر این کار ملامت می‌کنند. ایاز می‌گوید: زمانی که شاه می‌خواهد چیزی را هدف گیرد، چندین بار در آن می‌نگرد. من خواهان همان نگاه و تیر لذت‌بخش هستم“ (همان: ۱۱۰-۱۰۹).

محمود و حاضر نشدن ایاز در محضر او: سلطان محمود، از سپاه خود دیدار می‌کند. ایاز را در میان نمی‌بیند. کسی را به سراغ او می‌فرستد تا به او ابلاغ کند که قصد محمود از عرض سپاه، دیدار ایاز بوده‌است. ایاز از آمدن خودداری می‌کند و پیغام می‌دهد که هرگز کسی معشوق را به معرض تماشای دیگران نمی‌گذارد. دیدار معشوق جز برای عاشق سزاوار نیست (همان: ۱۲۳). محمود و نشستن بر بالین ایاز: ایاز در سایه‌ی درخت در خواب است. سلطان محمود به بالین او می‌آید و می‌نشیند و می‌گیرد و از تماشای او سیری ندارد. ایاز بیدار و از شرم برافروخته می‌شود. سلطان می‌گوید: ”زمانی که از خودبی‌خود بودی، در وصف نمی‌گنجیدی اینک که به خود آمدی مطلوب را از دست خواهی داد. پس من خواهم رفت“ (همان: ۱۵۷-۱۵۶).

محمود غزنوی و چشم درد ایاز: ایاز به درد چشم دچار می‌شود. محمود بی اطلاع به بالین او می‌آید و ایاز چشم‌ها را باز می‌کند. کسی می‌گوید: ”چگونه از آمدن شاه باخبر شدی؟“ ایاز می‌گوید: ”من بوی او را با جان خود احساس می‌کنم“ (همان: ۲۵۳-۲۵۲).

محمود غزنوی و شیخ خرقانی: سلطان محمود در راهی به ابوالحسن خرقانی می‌رسد؛ برای امتحان او، لباس خود را به تن ایاز می‌کند و خود را چون غلامان جلوه می‌دهد. خرقانی به محض دیدن او، می‌گوید: "تو شاه‌ی؛ غلام نیستی. پیش بیاکه اکنون حق تورا به این‌کار واداشته‌است تا علاوه بر تخت و تاج سلطنت، درویشی را نیز به دست آوری" (همان: ۲۸۴-۲۸۳).

مفاخره‌ی محمود و ایاز: روزی محمود غزنوی و ایاز سرگرم ذکر مفاخرات خود می‌شوند. محمود می‌گوید: "امروز درهمه‌ی جهان پادشاهی چون من نیست." ایاز از محمود اجازه می‌خواهد تا سخنی بگوید. چون اجازه می‌یابد می‌گوید: "پادشاه! به رغم این‌که تو ملک و مال با شکوهی داری ولی هرگز به حدّ من نمی‌رسی چون شاه‌ی چون محمود نداری" (عطار، ۱۳۳۸: ۱۳۶-۱۳۷).

ایاز و سایه‌ی سلطان محمود: لشکریان محمود همایی را می‌بینند. همه می‌کوشند تا در زیر سایه‌ی او قرار بگیرند اما ایاز در سایه‌ی محمود قرار می‌گیرد. شخصی او را ملامت می‌کند. ایاز پاسخ می‌دهد که محمود، همای من است و هرگز از او جدا نمی‌شوم (همان: ۱۷۶ و حسن دهلوی، ۱۳۸۳: ۵۷۷). داستان در مقالات شمس (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۴۹) و داستان‌های محبوب‌القلوب (فراهی، ۱۳۷۳: ۲۵) نیز روایت شده است.

ایاز و افشای راز با محمود: روزی محمود ایاز را می‌بیند که رنگ رخسارش پریده است. علت را از او می‌پرسد. می‌گوید: "رازی دارم" شاه اطرافیان را دور می‌کند. ایاز می‌گوید: "اینک که حجاب اوّل (حاضران مجلس) برطرف شد، حجاب دیگر خود من هستم که حتماً باید از میان برخیزم تا رازم آشکار شود" (عطار، ۱۳۳۸: ۲۰۵-۲۰۴).

محمود و چوگان باختن با ایاز: محمود و ایاز در میدان شهر غزنین چوگان بازی می‌کنند. محمود از صاحب‌نظری می‌پرسد: بازی کدام یک از ما بهتر است. مرد پاسخ می‌دهد: شما را جز یکی ندیدم و در آن جا از دویی خبری نبود. محمود چون جواب دلخواه خود را می‌شنود، گوهر بازوی خود را به مرد می‌بخشد (همان: ۲۵۸-۲۵۹).

محمود و زن عاشق ایاز: در همسایگی محمود، زنی عاشق ایاز است و شب و روز از روزنی به دیدار ایاز اکتفامی کند. روزی محمود از خانه‌ی آن زن، آه و ناله‌ی او را می‌شنود. علت را می‌پرسد. زن از عشق خود به ایاز پرده برمی‌دارد. شاه می‌گوید: "نمی‌دانی ایاز کیست." زن جواب می‌دهد او معشوق هر دوی ماست. شاه می‌گوید: من او را با زر خریدم. زن می‌گوید: "من هم او را با جان خریدم." شاه می‌گوید: "با این دعوی، چرا هنوز زنده‌ای؟" زن در دم جان می‌سپارد. شاه دستوری دهد ایاز با دست خود او را دفن کند (همان: ۲۷۵-۲۷۳).

محمود و کف پای ایاز: شبی محمود بر بالین ایاز اشک می‌افشاند و پای او را با گلاب می‌شوید و بر رخسار خود قرار می‌دهد و به خواب می‌رود. صبح، وقتی ایاز بیدار می‌شود و آن حالت را می‌بیند پای خود را از روی شاه برنمی‌دارد تا این که شاه از خواب بیدار می‌شود. چون آن حالت را می‌بیند از او می‌پرسد که این چه بی‌حرمتی؟ ایاز می‌گوید: "تا حال شاهی کرده‌ای چند لحظه‌ای نیز ذوق بندگی را بچش. تو به خواست دل خود عمل کرده‌ای، من در این میان کاره‌ای نیستم. تو به پای خود بوسه زده‌ای" (همان: ۲۹۴-۲۹۲).

محمود و خریدن ایاز از بازار: محمود هزار برده می‌خرد و برده فروش، ایاز را به رایگان به سلطان می‌بخشد. ایاز می‌گوید که یک هنر بیش ندارم اما به هر دو عالم می‌ارزد. محمود از آن یک هنر می‌پرسد. ایاز می‌گوید: "هنر من بندگی پادشاه است" (همان: ۲۹۷-۲۹۶).

ایاز و شکستن جام به دستور محمود: ایاز، جام‌گران‌بهایی را به دستور محمود می‌شکند. اطرافیان ایاز را ملامت می‌کنند؟ ایاز می‌گوید که اطاعت از فرمان شاه برتر از ملک آسمان و زمین است (همان: ۲۹۷).

محمود و زلف ایاز: محمود شبی غلامان بسیاری را آزاد می‌کند. سپس، درحالی که دست در حلقه‌ی زلف ایاز زده‌است از ایاز می‌پرسد آیا می‌خواهد او را نیز آزاد کند؟ ایاز می‌گوید: "تو اگر مردی، خود را از بندگی این زلف آزاد کن" (همان: ۳۳۴).

ایاز و مناظره با محمود درباره‌ی زیبایی خویش: صبحگاهی، ایاز درحالت مستی و آراستگی به بارگاه می‌آید. محمود از او می‌پرسد که تو زیباتری یا من؟ ایاز خود را زیباتر می‌داند. محمود

از او می‌خواهد برای اثبات دعوی خود آینه‌ای بیاورد. ایاز می‌گوید: "باید از آینه‌ی دلت بپرسی." محمود بار دیگر به ایاز می‌گوید: "از دل خود بپرس که آیا من زیایم یا تو؟" ایاز این بار هم خود را نیکوتر می‌شمارد. شاه دلیل آن را می‌خواهد. ایاز می‌گوید: "در محضر شاه، چون من اجازه‌ی رؤیت جمال شاه را دارم پس من نیکوترم" (همان: ۳۴۴-۳۴۵).

محمود غزنوی و فروختن ایاز: سلطان محمود بر ایاز خشم می‌گیرد. با مشورت حسن میمندی تصمیم می‌گیرد او را بفروشد. در روز فروش ایاز، ولوله‌ای در بازار ایجاد می‌شود. مرد نامداری او را به هزار دینار می‌خرد. پس از چندی شاه پشیمان می‌شود و ایاز باز می‌گردد. می‌خواهد خریدار را کیفر دهد. ایاز از او می‌پرسد که اگر جزای خریدار معشوق شاه مرگ است سزای عمل فروشنده‌ی او چه خواهد بود؟ (همان: ۳۵۲-۳۵۱)

محمود و ایاز در شکارگاه: محمود در شکارگاه، شکاری را تعقیب می‌کند. ایاز با دیدن آن صحنه، اشک می‌ریزد. شاه علت گریه‌اش را می‌پرسد. "ایاز می‌گوید: رشک می‌برم که چرا شاه مرا شکار نمی‌کند (همان: ۳۵۳).

پس از عطار، مولوی (۶۰۴-۶۷۲ ق) چند داستان از ایاز می‌آورد؛ از جمله علت محبوبیت ایاز را در نزد سلطان محمود در حکایتی این‌گونه بیان می‌کند:

امیران سلطان محمود از وی گلایه می‌کنند که چرا مقرری سی امیر را به ایاز می‌دهد. سلطان جوابی نمی‌دهد تا روزی در شکار، کاروانی از دور پدید می‌آید. یکی از امیران را می‌فرستد تا از کاروان خیر آورد. سلطان می‌پرسد کاروان از کجا می‌آید؟ می‌گوید از ری. و چون می‌پرسد به کجا می‌رود پاسخی ندارد. امیری دیگر می‌رود و تنها پاسخ می‌آورد که به یمن می‌روند. سلطان می‌پرسد چه متاعی دارند؟ او که نپرسیده، پاسخی ندارد. بدین ترتیب سی امیر را روانه می‌کند. سپس ماجرای را نقل می‌کند که روزی ایاز را برای پرس و جو از احوال کاروانی فرستاده و او با هوش و ذکاوت خود تمام اطلاعات را کسب کرده است. این گونه به آن‌ها نشان می‌دهد که چرا ایاز را با سی تن برابر دانسته است (مولوی، ۱۳۸۵: دفتر ۶/ب ۴۰۵-۳۹۰).

مولانا در داستانی دیگر ماجرای سلطان محمود و آزمایش ایاز را بیان می‌کند:

روزی، سلطان محمود در حضور ارکان دولت، از وزیر می‌خواهد گوهر گران‌بهایی را بشکند. وزیر امتناع می‌کند. سلطان وزیر را خلعت می‌بخشد. به همین شیوه، حاضران را می‌آزماید. در پایان، ایاز گوهر را خرد می‌کند. حاضران او را ملامت می‌کنند. ایاز می‌گوید: " شما به خاطر سنگی قیمتی، امر سلطان را شکستید. حاضران پشیمان و مجازات می‌شوند. اما ایاز موجبات عفو آن‌ها را فراهم می‌آورد (مولوی، ۱۳۸۵: دفتر پنجم / ۲۶۹-۲۵۷ و رومی، ۱۳۵۴: ۴۷-۴۵). در مقالات شمس هم این داستان نقل شده با این تفاوت که سلطان محمود به جلاّد دستور می‌دهد تمام اطرافیانش را گردن بزند (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۵۱-۵۰). گویا مأخذ مولانا در هر دو روایت داستان کشف الاسرار است (میبدی، ۱۳۳۷: ۵ / ۳۹۳ و خوارزمی، ۱۳۶۰: ۲۴۰). عطار ماجرای گوهرشکنی ایاز را به گونه‌ای دیگر روایت می‌کند:

چون سلطان محمود، به ایاز دستور می‌دهد که قیمتی بر گوهر خاص او بگذارد، ایاز می‌گوید: در این گوهر، سرّی نهفته است. در درون آن گوهر، کرم و برگی وجود دارد. محمود دستور می‌دهد تا گوهر را بشکنند. سربازان، از این کار امتناع می‌کنند. ایاز به دست خود، گوهر را می‌شکند و کرمی را می‌یابد که برگی در دهان دارد. آن‌گاه، در پاسخ اعتراض سربازان می‌گوید: شما با نافرمانی خود، گوهرسخن محمود را شکستید (عطار، ۱۳۷۳: ۷۶) همچنین سعدی داستان ایاز و صندوقچه‌ی جواهرات محمود را در بوستان می‌آورد:

در گذرگاهی، شتر حامل صندوقچه‌ی شاهی محمود غزنوی از پا درمی‌آید و صندوقچه‌ی جواهرات می‌شکند. سلطان، فرمان یغما را صادر می‌کند و خود به سرعت از آن‌جا دور می‌شود. سواى ایاز، باقی همراهان و سواران سلطان، به جمع‌آوری جواهرات مشغول می‌شوند و از سلطان باز می‌مانند. سلطان در ادامه‌ی راه، نگاهی به ایاز افکنده، می‌گوید: " با خود، از یغما چه آورده‌ای؟ " ایاز پاسخ می‌دهد: "هیچ. من با بندگی نسبت به تو، از همه چیز فارغم" (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۸).

آزمایش دیگری هم در کشف الاسرار نقل شده است: روزی، سلطان محمود به لشکریان خویش هدایایی می‌دهد و هدفش از این کار آن است که ایاز آرزویی کند و چیزی بخواهد، اما ایاز کمر بسته و با احترام فراوان می‌ایستد و سخنی نمی‌گوید. محمود می‌گوید: "ای غلام! از این همه مال و نعمت چیزی نمی‌خواهی؟" ایاز با احترام و تواضع بسیار می‌گوید: "تا تو هستی، همه‌ی جهان مال من است" (میبدی، ۱۳۳۷: ج ۵/ ۲۸۳).

داستان ایاز و صندوقچه‌ی پنهان او را مولانا در مثنوی چنین روایت می‌کند:

ایاز، برای آن‌که گذشته‌ی خود را فراموش نکند، چارق و پوستین عهد شبانی خود را به دیوار حجره‌ای می‌آویزد و بر در حجره قفل می‌نهد و هر روز یک بار به دیدار آن می‌رود. رقبای حسود او، به گمان گنج، محمود را آگاه می‌سازند. محمود محض امتحان، امیرانی را مأمور می‌کند تا هر چه زر یافتند بین خود تقسیم کنند. امیران چیزی جز چارق و پوستین کهنه نمی‌یابند. محمود ایاز را مأمور مجازات آن‌ها می‌کند. "ایاز می‌گوید: "من هرچه دارم از توست. حکم همان است که تو صادر کنی" (مولوی، ۱۳۸۵: ۵/ ۲۳۵-۱۱۸) مأخذ این داستان مولانا مصیبت نامه (عطار، ۱۳۳۸: ۱۴۰-۱۳۹) است. در کشف الاسرار میبدی این داستان به گونه‌ای دیگر و با نتیجه‌ای متفاوت نقل شده که شاید مأخذ مولانا بوده باشد (میبدی، ۱۳۳۷: ج ۳/ ۵۸۷). بعدها این داستان با تغییراتی از شاعران دیگر هم نقل شده است؛ از جمله روایت خواجه عماد کرمانی در پنج گنج (عماد فقیه، ۱۳۵۷: ۲۷۸) و روایت احمد جام زنده پیل (احمد جام، ۱۳۶۸: ۱۹۹).

سعدی (۶۹۰-۶۰۶) در گلستان داستان خرده‌گیری به جمال ایاز و پاسخ ایاز را نقل می‌کند (خزائلی، ۱۳۶۸: ۵۰۷).

ایاز و عقرب: روزی ایاز در محضر سلطان محمود پایش را محکم بر زمین می‌کوبد. محمود علت را جویا می‌شود. ایاز می‌گوید که عقربی چهل بار پایش را گزیده و او نیز آخر بی‌اختیار پایش را بر زمین کوبیده است (فراهی، ۱۳۷۳: ۲۵) مقایسه شود با روایت خوافی، ۱۳۴۵: ۱۳۸). محمود و ناز ایاز: روزی محمود به ایاز می‌گوید: هرچه من عاشق‌تر می‌شوم، تو از من دور

می‌شوی. راز این کار چیست؟ ایاز جواب می‌دهد: “ای پادشاه آن زمان تو پادشاه بودی و من بنده اکنون که عشق در میان آمده من شاهم و تو بنده. نشان عاشقی عجز و زاری و نیاز است و نشان معشوق ناز” (اسیری لاهیجی، ۱۳۶۸: ۷۴-۷۲).

محمود و شطرنج باختن با ایاز: سلطان محمود با ایاز پنهانی به بازی شطرنج مشغول می‌شوند. احمد حسن میمندی با عجله می‌آید و می‌خواهد با شاه صحبت کند. محمود امتناع می‌کند و می‌گوید: “عذر مرا بپذیر که من از عشق، نشاطی در سر دارم که خود را نمی‌شناسم. تو چون عاشق نیستی، مرا ملامت مکن (ناصربخارایی، ۱۳۵۳: ۴۲۶-۴۲۵).

محمود غزنوی و خواب مرد دیوانه: سلطان محمود دیوانه‌ای را می‌بیند. دیوانه به محمود می‌گوید: “خواب دیدم که بر تخت تو بودم و ایاز بالای سرم ایستاده بود و بر غزنین حکومت می‌کردم اما چون از خواب بیدار شدم هیچ ندیدم. محمود از او می‌پرسد: “منظورت چیست؟” دیوانه می‌گوید: “فردا که دیده برهم نهی از این مملکت هیچ نمی‌بینی و من و تو یکسان می‌شویم.” سخن دیوانه در دل محمود اثر می‌کند و از اسب فرومی‌افتد و می‌گوید: “در خواب غفلت بودم مرا بیدار کردی” (همدانی، ۱۳۷۸: ۱۴۷).

منظومه‌های مستقل

از سده‌ی دهم و یازدهم به بعد که منظومه سرایی رواج می‌گیرد، شاعرانی به نظم مستقل داستان می‌پردازند:

محمود و ایاز انیسی شاملو: انیسی شاملو در گذشته به سال ۱۰۱۷ است. او از ملازمان سلطان میرزا ابراهیم صفوی است که به‌اشاره‌ی سلطان تخلص انیسی را برگزید. نامش را قلی‌بیک و لقب او را نجم‌الدین نوشته‌اند. در هرات متولد شد و مدت‌ها در خدمت علی‌قلی‌خان شاملو به کتابداری مشغول بود. طبع روان، ذوق ظریف و خط خوش او را تذکره‌نویسان ستوده‌اند. مرگ وی به علت استفاده و تناول زیاد برگ تنباکو بوده است (صفا، ۱۳۶۹: ج ۵/ بخش ۲: ۸۷۲ و گلچین معانی، ۱۳۶۹: ج ۱/ ۱۲۹-۱۲۸). انیسی این منظومه را در بحر هزج سروده که شامل ۵۰۰ بیت است و

علاوه بر آن شیرین و خسروی ناتمامی نیز داشته است. مثنوی متوسط و زبان آن به شیوه‌ی شاعران سبک هندی و آن روزگار است. تمام منظومه فقط شرح حال و چگونگی گرفتاری محمود غزنوی در عشق ایاز است و فقط یک ماجرا پیش نیست. محمود و ایاز ذیل گنجینه‌ی بهارستان، به تصحیح صابر امامی، چاپ شده است (انیسی شاملو، ۱۳۸۳: ۱۴۱).

محمود و ایاز زلالی خوانساری: محمود و ایاز زلالی خوانساری (وفات بعد از ۱۰۲۴) و هفتمین منظومه از هفت گنج وی به وزن خسرو و شیرین نظامی و شامل ۶۷۶۲ بیت است (در تاریخ ادبیات ایران ج ۹۶۹/۲ تعداد ابیات ۴۷۰۰ ذکر شده است). مثنوی چنین آغاز می‌شود:

به نام آن که محمودش ایاز است غمش بتخانه‌ی نیاز و نیاز است

(زلالی، ۱۳۸۵: ۴۵۷)

شاعر مثنوی را از سال ۱۰۰۱ آغاز کرده و در سال ۱۰۲۴ پایان برده است. این مثنوی ابتدا به سال ۱۲۹۰ ق در لکهنوی هند و چهار بار نیز در ایران به صورت سنگی به طبع رسید که قدیم‌ترین آن به سال ۱۳۰۲ ق است. در سال ۱۳۸۵ تصحیح منقح آن به تصحیح سعید شفیعیون از سوی کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، منتشر شد (سعید شفیعیون، ۱۳۸۵: ۴۰-۱۷ و صفا، ۱۳۷۸: ج ۹۶۵/۵-۷۲).

مثنوی محمود و ایاز مهم‌ترین و مفصل‌ترین مثنوی اوست که در آن نکات معنوی و عرفانی در قالب عشقی شگفت‌انگیز بازگو شده است. به خلاف منظومه‌های رزمی که بیت بیت آن ماجراست، این منظومه کم ماجرا و پر اطناب و با توصیف‌هایی از نوع سبک هندی داستان را به درازا کشانده و به منظومه‌ی بلند شش هزار بیتی بدل کرده که چنین منظومه‌ای با چنین حجمی در میان منظومه‌های عاشقانه بی سابقه است.

داستان فاقد کنش‌های معمول داستان‌های عاشقانه است؛ از این رو زلالی کوشیده به روال منظومه‌های عاشقانه برخی بن‌مایه‌ها از قبیل نامه نگاری، کمنداکنی و بر بام معشوق رفتن، خلوت گزینی، مجالس بزم، شکار و گم شدن در شکارگاه و نظایر آن را در داستان بگنجانند.

بیش از همه الگوی زلالی در پرداخت داستان خسرو شیرین نظامی بوده است. هوسبازی محمود در رقیب‌گزینی برای ایاز و در مقابل، معشوق‌گزینی ایاز برای تحریک محمود، درست تقلیدی از نظامی (ماجرای فرهاد و شیرین و ازدواج خسرو با مریم) است. مرگ ایاز بر بالین محمود یادآور مرگ مجنون بر تربت لیلی است. زلالی داستان را با مرگ افسانه‌ای ایاز به پایان می‌برد. پس از مرگ محمود، ایاز نیز بیمار می‌شود و بر سر تربت محمود رفته، جان می‌سپارد.

زلالی نیز چون شاعران دیگر در پایان داستان، عشق کاملاً هوس‌آلود محمود را رنگی عرفانی می‌دهد و مفاهیم عرفانی وصل، هجر، دل، حسن، عرفان را از زبان محمود و ایاز و حکمای دربار محمود، بیان می‌کند. شاعر با عزلت‌گزین کردن ایاز، تحولی روحی در وی پدیدمی‌آورد که البته این رفتار ایاز یک قدم داستان را پویاتر می‌کند.

زلالی در لابلای داستان به شیوه‌ی عطار، در هرپاره از داستان، تمثیلی به مناسبت موضوع می‌آورد. این تمثیل‌ها اغلب بی محتوا و فاقد جذابیت هستند. خیال‌بازی‌ها و خلوت‌ها و مناظره‌های دهگانه که بیش از هزار بیت را در برمی‌گیرد، تنها باعث بلند شدن داستان شده‌اند. گاه زبان پیچیده و هندی منظومه، مانع فهم درست ماجرا می‌شود. سیر روایی داستان در هجوم توصیفات و ترکیبات و تصاویر شاعرانه گم می‌شود. در واقع زلالی به جای تشریح روایت داستانی خود، بیشتر به حواشی پرداخته است. این نقص باعث می‌شود خواننده به درستی پیام داستان را درک نکند. شاعر بی شک این همه تعلیق در داستان را به تقلید از مولانا در مثنوی آورده است اما انسجام و ارتباط مطالب میانی را با اصل داستان نتوانسته حفظ کند.

محمود و ایاز امام قلی خان: وی والی بخارا بود و در روزگار شاه عباس می‌زیست. این مثنوی کوتاه ۱۴۰ بیت دارد و داستان شکارگاه محمود است. مثنوی چنین آغاز می‌شود:

چو گردد صیدگاه عشق بنیاد نه صید آنجا امان یابد نه صیاد
شه صاحبقران محمود غازی برون آمد به عزم صید بازی

(منزوی، ۱۳۵۱: ۴/۳۱۷۵)

محمود و ایاز فخرالدین علی صفی: تنها نسخه‌ی آن در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا به شماره ۱۲۱۲۳ مورخ ۹۵۱ موجود است.

محمود و ایاز ملافارس: آغاز:

به نام آن که دل پروانه‌ی او است
تجلی عکس آتش‌خانه‌ی او است
انجام: زهر خاری ره بتخانه‌ام زن
گل وحشت به فرق ناله‌ام زن
(دانش‌پژوه، ۱۳۵۰، جلد ۷)

محمود و ایاز طیب اصفهانی: میرزا عبدالباقی طیب اصفهانی (۱۱۶۸) طیب و کلانتر اصفهان بود. بخشی از منظومه‌ی محمود و ایاز وی ذیل دیوانش در کتابخانه‌ی مجلس (منزوی، ۱۳۵۱: ۳۴۲) به شماره‌ی ۱۰۲۰ موجود است که چنین آغاز می‌شود:

شنیدم من که محمود جوانبخت
که بودش در جهان هم تاج و هم تخت
نه غزینش همی زیر نگیں بود
که سلطان همه روی زمین بود

محمود و ایاز صائب تبریزی: هرمان اته (۱۳۵۶: ۱۹۹) منظومه‌ی محمود و ایازی را به صائب تبریزی نسبت می‌دهد که نسخه‌ای از آن موجود نیست.

قوام الدین عبدالله کاملی جهرمی: همچنین گلچین معانی مثنوی محمود و ایازی را به قوام الدین عبدالله کاملی جهرمی (۱۰۲۸) نسبت می‌دهد و سه بیت آن را نقل می‌کند که بیتی از آن چنین است:

زیس تند آمدی بر روی نخجیر
گذشتی بال شاهین از پر تیر
(گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۱۱۵)

نتیجه

۱- عشق سلطان محمود غزنوی به یک غلام، جز بُعد افسانه‌ای آن، واقعیتی تاریخی هم دارد. ایاز زیبارو در پرتو خردمندی، مورد توجه سلطان محمود بود. پس از محمود ادبا بسیار کوشیدند با زشت جلوه دادن ایاز، عشق محمود را به او به دلیل خوی و خصلت ایاز بدانند.

۲- هفتاد داستان کوتاه در متون منظوم و مثنوی ادب فارسی است که قدیم‌ترین آن‌ها در قابوس‌نامه و حدیقه‌ی سنایی آمده است. محتوای داستان‌ها را بعدها دیگرشاعران و با دخل و تصرف در آثار خود آورده‌اند. عمده‌ترین موضوع این داستان‌ها، اطاعت مطلق، عشق خالص، جان باختن در راه معشوق، اتحاد عاشق با معشوق، تسلیم عاشق در برابر معشوق، همت بلند، غیرت عاشق، دیدار معشوق، ترک خود در راه عشق، خاکساری عاشق در برابر معشوق و شرط بندگی است.

۳- از سده‌ی دهم و یازدهم به بعد که منظومه‌سرایی رواج می‌گیرد، شاعرانی به نظم مستقل داستان می‌پردازند. هشت منظومه‌ی مستقل نیز از این داستان وجود دارد که از انیسی شاملو، زلالی خوانساری، قوام الدین عبدالله کاملی جهرمی، صائب تبریزی، طبیب اصفهانی، ملافارس، فخرالدین علی صفی و امام قلی خان است. مثنوی محمود و ایاز زلالی خوانساری مهم‌ترین و مفصل‌ترین مثنوی است که در آن نکات عرفانی بازگو شده است.

منابع

- ۱- ابن بزّاز اردبیلی (۱۳۷۶) **صفوه‌الصفاء**. به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: زریاب
- ۲- اته، کارل هرمان (۱۳۵۶) **تاریخ ادبیات فارسی**. ترجمه صادق رضازاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳- اسیری لاهیجی، شمس‌الدین (۱۳۶۸) **اسرارالشهود**. به تصحیح سید علی آل داوود. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۴- امیری خراسانی، احمد و حیدر علی دهمرده (۱۳۸۵) **حکیم زلالی خوانساری**. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. بهار ۱۳۸۵ شماره ۲۴. صص ۴۰-۱۷.
- ۵- انزابی نژاد، رضا (۱۳۷۴) **ایاز و محمود غزنوی در سینه تاریخ و در آینه‌ی ادبیات**. کیهان فرهنگی. فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴. شماره ۱۲۰. صص ۵۵-۵۰.
- ۶- انیسی شاملو، محمود و ایاز (۱۳۸۳) **گنجینه‌ی بهارستان**. به تصحیح صابر امامی. سازمان چاپ و انتشارات ارشاد.
- ۷- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۶) **تاریخ بیهقی**. چاپ علی اکبر فیاض. چاپ دوم. فردوسی مشهد.
- ۸- تبریزی، شمس‌الدین (۱۳۷۷) **مقالات شمس تبریزی**. محمد علی موحد. تهران: خوارزمی.
- ۹- جام زنده پیل، احمد (۱۳۶۸) **انس‌التائین**. به کوشش علی فاضلی. تهران: مزدا.
- ۱۰- جامی، عبدالرحمان (۱۳۴۱) **دیوان کامل**. به کوشش هاشم رضی. چاپ پیروز.
- ۱۱- _____ (۱۳۶۱) **هفت اورنگ**. به تصحیح مرتضی مدرس چهاردهی. تهران: کتاب‌فروشی سعدی.
- ۱۲- _____ (۱۳۷۳) **لوايح**. تصحیح یان ریشار. چاپ اوّل. تهران: اساطیر.
- ۱۳- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷) **دیوان حافظ قدسی**. به تصحیح حسن ذوالفقاری و ابوالفضل علی محمدی. چاپ دوم. تهران: چشمه.

- ۱۴- خوارزمی، کمال الدین (۱۳۶۰) *ینبوع الاسرار فی نصایح الابرار*. تصحیح مهدی درخشان. چاپ اول. تهران: انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.
- ۱۵- خوافی، مجد (۱۳۴۵) *روضه‌ی خلد*. تصحیح محمود فرخ و حسین خدیوجم. تهران: زوآر.
- ۱۶- دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۵۰) *نسخه‌های خطی دانشگاه تهران*. تهران: انتشارات دانشگاه.
- ۱۷- دهلوی، حسن (۱۳۸۳) *دیوان*. تصحیح احمد بهشتی شیرازی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۸- رومی، احمد (۱۳۵۴) *دقایق الحقایق*. به کوشش محمد رضا جلالی نائینی. تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر.
- ۱۹- زلالی خوانساری، حسین (۱۳۸۵) *کلیات زلالی خوانساری*. تصحیح سعید شفیعیون. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۲۰- سعدی، مشرف‌الدین (۱۳۸۱) *گلستان*. به تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- ۲۱- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۸) *بوستان*. شرح خزائلی. جاویدان.
- ۲۲- _____ (۱۳۷۹) *گلستان*. شرح محمد خزائلی، جاویدان.
- ۲۳- سعدی شیرازی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله (۱۳۸۵) *متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی*. به کوشش مظاهر مصفا. تهران.
- ۲۴- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۱) *بوستان*. غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- ۲۵- سمنانی، شیخ علا الدوله (۱۳۶۶) *چهل مجلس*. به تصحیح نجیب مایل هروی. تهران: ادیب.
- ۲۶- سنایی غزنوی (۱۳۷۷) *حدیقه الحقیقه*. محمدتقی مدرس رضوی. دانشگاه تهران.
- ۲۷- _____ (۱۳۴۸) *مثنویات*. به کوشش محمدتقی مدرس رضوی. تهران.
- ۲۸- سهیلی، احمد (۱۳۳۰) *محمود و ایاز*. مهر ۱۳۳۰. شماره ۴۱. ص ۳۳۱ - ۳۲۸.
- ۲۹- شاه نعمت‌الله ولی (۱۳۵۲) *کلیات*. به کوشش محمدجواد نوربخش. چاپ دوم.

- ۳۰- شعاع (۱۳۵۰) انیس الناس. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۱- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۸) تاریخ ادبیات در ایران. چاپ هفتم. تهران، فردوس.
- ۳۲- صفی، فخرالدین علی (۱۳۳۶) لطایف الطوائف. به تصحیح احمد گلچین معانی. اقبال.
- ۳۳- عراقی، فخر الدین (۱۳۳۸) کلیات. به کوشش سعید نفیسی. تهران: سنایی.
- ۳۴- عطار، شیخ فریدالدین (۱۳۷۹) منطق الطیر. به کوشش انزابی نژاد و سعید قره بگلو، جامی.
- ۳۵- _____ (۱۳۷۳) مظهر المعجایب. به کوشش احمد خوشنویس. تهران: سنایی.
- ۳۶- _____ (۱۳۶۸) الهی نامه. تصحیح هلموت ریتر. چاپ دوم. توس.
- ۳۷- _____ (۱۳۶۶) منطق الطیر. سیدصادق گوهرین. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۸- _____ (۱۳۵۸) مختارنامه. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. توس.
- ۳۹- _____ (۱۳۳۹) خسرونامه. به تصحیح احمد سهیلی خوانساری. زوار.
- ۴۰- _____ (۱۳۳۸) مصیبت نامه. به تصحیح نورانی وصال. تهران: زوار.
- ۴۱- عماد فقیه (۱۳۵۷) پنج گنج. به اهتمام رکن الدین همایون فرخ. تهران: دانشگاه ملی ایران.
- ۴۲- عنصرالمعالی (۱۳۷۵) قابوس نامه. به تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴۳- عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۷۰-۱۳۶۰) جوامع الحکایات و لوامع الروایات (۷ جلد) به کوشش مظاهر مصفا. امیر بانو کریمی. اسماعیل حاکمی. محمد معین. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۴۴- عین القضاة همدانی، عبدا.. بن محمد (۱۳۴۱) تمهیدات. به کوشش عقیف عسیران. تهران: چاپخانه دانشگاه تهران.

- ۴۵- غزالی، احمد (۱۳۵۸) *مجموعه آثار فارسی*. به اهتمام احمد مجاهد. تهران: دانشگاه تهران.
- ۴۶- غزالی، احمد (۱۳۷۶) *سوانح العشاق*. به کوشش احمد مجاهد. تهران: دانشگاه تهران.
- ۴۷- فراهی، میرزا برخوردار (۱۳۷۳) *داستان‌های محبوب‌القلوب*. به تصحیح علی رضا ذکاوتی قراگوزلو. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴۸- فرخی سیستانی (۱۳۷۸) *دیوان*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.
- ۴۹- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳) *تاریخ گردیزی*. به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب.
- ۵۰- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹) *کاروان هند*. مشهد: آستان قدس.
- ۵۱- مجوزی، محمد (۱۳۸۳) *عشق محمود به ایاز و سیر تاریخی و عرفانی این داستان از آغاز تا کنون*. مجله آیینه میراث. دوره هجده. ش ۲۶. صص ۹۲-۷۵.
- ۵۲- محمد پادشاه (متخلص به شاد) (۱۳۳۶) *آندراج*. چاپ اول. کتابخانه خیام.
- ۵۳- محمدی، علی (۱۳۸۶) *ایاز در مثنوی*. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان سال ۲. صص ۴۹، ۹۱، ۱۰۶.
- ۵۴- منزوی، احمد (۱۳۵۱) *فهرست نسخه‌های خطی فارسی*. مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، جلد چهارم. تهران.
- ۵۵- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۵) *مثنوی*. به تصحیح نیکلسون. چاپ سوم. تهران: هرمس.
- ۵۶- میدی، ابوالفضل (۱۳۳۷) *کشف‌الاسرار*. به اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: امیر کبیر.
- ۵۷- نادری، امیر الشعرا (۱۳۴۶) *ظفرنامه*. به تصحیح عبدالجواد طباطبایی. تهران: کتابخانه ملی.
- ۵۸- ناصر بخارایی (۱۳۵۳) *دیوان اشعار*. تصحیح دکتر مهدی درخشان. چاپ اول. تهران: انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی.

- ۵۹- دانش پژوه، محمد تقی (۱۳۶۳-۱۳۴۸) نشریه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶۰- نصیری محمدرضا (۱۳۸۶) ایاز از دیدگاه تاریخ و عرفان. نامه فرهنگستان. شماره‌ی ۹. صص ۴۸، ۳۵.
- ۶۱- نظامی عروضی سمرقندی (۱۳۶۴) چهار مقاله. به کوشش محمد معین. چاپ هشتم. ارمغان.
- ۶۲- همدانی، محمد ابن محمود (۱۳۷۸) عجایب نامه. تهران: مرکز.
- ۶۳- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۱) تصحیح و تعلیقات قابوس نامه. چاپ ششم. تهران: علمی و فرهنگی.